

دروسته - هولس - هوف

شاعره‌ای برجسته از سرزمین ژرمنها

موضوع پی بردند. اولین مجموعه اشعارش در سال ۱۸۴۴ منتشر شد، ولی معروفیت پس از مرگش به سراغش آمد.

سخنش رسا و روشن و بیانش لطیف و روان است. شیوه شعرش طبیعی و الهامی است، نه تقلیدی و مصنوعی، چنانکه در وصف طبیعت آنقدر دقیق است که گویی این خود طبیعت است که به زبان آمده است و حرف می‌زند. یک استاد ادبیات آلمان درباره او گفته است: «این شاعره در ادبیات آلمان پدیده‌ای منحصر به فرد است و اشعارش مستقل از سبکهای رایج، از بروز و بیان خالص و اصیل یک روح لطیف و نجیب و پراحساس خیر می‌دهد. به طوری که دقت و کنجکاوی‌اش در کشف و بیان ظرافتهای طبیعت و جلوه‌های زیبای آن، او را بی‌رقیب ساخته است»^۱. استاد دیگری گفته است: «این شاعره، با وجودی که الگویی نداشت و کسی استادش نبود، در چند زمینه ادبی مثل ناول، شعر دراماتیک، غزل مذهبی، وصف طبیعت و شعر سیاسی - انتقادی، خودش برای دیگران الگو شد و صاحب سبک گردید»^۲. و استاد دیگری می‌نویسد: «دروسته از نظر قدرت بیان، بزرگ‌ترین شاعره ملت ما تا امروز است و زادگاهش را در قطعات

آنته فون دروسته هولس هوف Annette von Droste - Huls-hoff (۱۷۹۷-۱۸۴۸) شاعره بزرگ آلمان و از غزلسرایان معروف دوره رالیسم آن سرزمین است. او فرزند خان ناحیه Munster و بزرگ شده یک خانواده اشرافی و کاتولیک متعصب بود. آموزشهای مقدماتی را با خواهر و برادرانش نزد معلمان و مربیان خصوصی آموخت و زبانهای یونانی و لاتین را فراگرفت. در محیط زیبا و وسیع قصر خانوادگی‌اش که محصور با دریاچه و جنگل بود، رشد کرد و دوران کودکی و جوانی آرام و بی‌دغدغه‌ای را در عالم شیرین خیال و رؤیا گذراند. از اینجا بود که زیباییهای طبیعت از همان اوان کودکی روح او را تسخیر کرد و ذهنش را پربار ساخت.

هنوز نوجوانی بیش نبود که گل طبعش شکفته شد و شعر سرود. اشعارش را تا مدت‌ها پشت نامه‌ها و کاغذهای پراکنده یادداشت می‌کرد و به جمع‌آوری جدی آنها نمی‌اندیشید، زیرا معتقد بود که فقط برای دل خودش شعر می‌گوید. البته با اشعار شاعران معروف، آشنایی و با بعضی از ادیبان معاصر خود مکاتبه داشت. ولی تا سالها کسی از طبع شعر او آگاهی نداشت و دوستانش به طور اتفاقی به این



«آبگیر» اوست. قسمتی از این قطعه چنین است:
آبگیر در یرتو اشعه صبحگاهی
همچون وجدان فردی مؤمن،
کاملاً آرام و بی تشویش آرمیده است
وقتی باد مغرب بر آن می وزد،
گل های ساحل تکانی حس نمی کنند
سنجاقک ها بر فرازش چپ و راست در پروازند
و عنکبوت در تابش خورشید
صحنه رقص را رهبری می کند
بوته گل زنبق همچون تاجی کناره آن را آراسته
و زمزمه آرام برخوردار نی هارا
که گویی سرود خواب می خوانند. گوش می دهد
همراه نسیم زمزمه آرامی می آید و رد می شود
و به زبان حال می گوید:
«سکوت! آبگیر خواب است...»^۴
احساس مذهبی هم در این شاعره به اندازه احساس طبیعت

زیادی به صورت اعجاب انگیز توصیف کرده است.^۳ جالب تر اینکه شاعری از همان ناحیه (ایالت وستفالن) به نام Immemann پیش از ظهور شاعره و بدون اینکه از وجود او اطلاعی داشته باشد، پیش بینی کرده و گفته بود که باید شاعر یا شاعره بزرگی از آن منطقه ظهور کند. ولی او زود درگذشت و ظهور آنته را ندید. عکس این شاعره سالهاست که روی یکی از اسکناسهای آلمان چاپ شده است. یکی از قطعات معروف این شاعره در وصف طبیعت، قطعه

قوی است و این دو خصلت، استخراج طبی آثار او را تشکیل می دهند، به طوری که درهما قصیده و غزل بلند و پراخساز مذهبی در کنار قطعات لطیف طبیعت، به دیوانش ارزش و اعتبار ادبی خاصی بخشیده است. برای هر مناسبت مذهبی در طول سال و حتی مناسبتهای فرعی بعد از آن، قصیده و غزلی دارد و تعداد آنها که در طول دو سه سال معروف به «سالهای معنوی» سروده شده، بیش از هشتاد قطعه است. ابیات زیر قسمتی از قطعه‌ای است که به زبان ساده تر سروده شده است:

... این منظره‌ای است که استادان نقاشی قدیم
آن را بسیار دوست داشتند
و راهبان هنرمند با زحمات زیاد
بر صفحات طلایی نقش می کردند،
امروز بچار راه
چو پیمان را در حال خواندن تراه مذهبی شان،
مریم مقدس را با یک شاخه گل زینق
و در اطراف آن ها آثار نعمت و برکت خدا را
و از پشت ابرهای لطیف
مروخشان جذاب آن ستاره درخشان راه
ایا امروز در این مجلس، یاد دیگر
عیسی مسیح به دنیا آمده است؟

ولی با احساس اشرافیت و اشرافی‌گری خانواده اش چندان وابستگی نیوفت، زیرا رسوم تشریفاتی دستگاه پدرش به اضافه سختگیریهای خانواده به او اجازه نمی داد که در روابط خود با مردم وارد باشد. در نتیجه، فقط با چند خانواده اشرافی سطح بالا گهگاه رفت و آمد تشریفاتی داشت و بیشتر اوقات خود را به مطالعه یا مکانی با اقوام دورش صرف می کرد. در بعضی اشعارش مثل قطعه عشق جوان از زبان دیگری، از این وضع به تلخی یاد می کند و بیانش لحن شکایت دارد:

... دخترک جوان و نورمی با موهای طلایی رنگش
بر سر چشمه جوشان خم شده...
برگهای گل همیشه بهار را دانه دانه می کند و می گوید:
«دوست دارم؟ دوست ندارم؟» (قال می گیرد)
در صورت اول، برق خوشحالی در چشمانش موج می خورد
و در صورت دوم، حشم و غضب وجودش را برانی گیرد.
... ولی او هیچ وقت اجازه نداشت با غریبه‌ای آشنا شود
و حالا کسی را دوست دارد که جزو بستگانش نیست
یا خود می گوید: «ایا این گناه بزرگی است؟...»
... اگر این خانه آتش بگیرد
و مادرم و کارک عزیزم در آن گرفتار شوند؟...

حق حق کنار دست‌های ظریفش را دوهم فرو می برد و فریاد می زند:

پلی، مادرم را نجات می دادم
و... بعد خودم را به طرف کازل در آتش می انداختم؟

وضع خود شاعر، نمونه زنده دیگری از این مسائل است. او چنان در جو زمان خود غرق شده بود که تا گهگاه دیوانت دیجتری پایه سن گذاشته است. در سنین بالا حرفه عشقی پنهانی به سرانش می آید ولی مسکوت می ماند و شاعرانه تا آخر عمرش از ادواج نمی کند ولی آن حرفه در احساسش و در اشعارش اثر می کند و آن را پر بارتر می سازد. در قطعه زیر به نام «خیال حافظی با جوانی» از روزگار گذشته به طبعی یاد می کند:

... همین طور قلب من، پر از آرزوها و خواب و خیال هلی طلایی

هم اکنون در مرز جوانی و پیری ایستاده
از یک طرف به گذشته شیرینش و به آن روزگار بهیمنش
و از طرف دیگر به امیزه تلخ و جهنم ماندنش می بگردد
چه خواسته‌ها و تمایلات که برآورده نشده‌اند
و چه آرزوها که در آن جامرده و مدفون گشته‌اند
دوران جوانی لحظه به لحظه سپری شده
و اکنون به صورت سنال‌ها از دست رفته‌اند
تمام این دردها بر قلب سنگینی می کند

و همه مانند زخم‌های نهانی جالا بر باز کرده‌اند...
خصوصیت جالب دیگر شعر او مطرح کردن حضور طبیعت
و آمیختن سخنش با ترس و هیجان و طهره است و در هر قطعه‌ای
طرح این گونه احساسات هیجان انگیز و ابهام آمیز، در اشعارش
اشعارش می افزاید. در قطعه «لولو» که به عظیم بنیسه می‌رسد
وصف می کند، در قطعه «کودک در مرداب» که احساس بیک در مرداب
دستانه در راه مدرسه را با اشکال صعب و غریبانه طبیعت
ناشناخته مرداب درگیر می سازد و در «قصر قدیمی» که هرگز نتواند
را از ارواح و اشباح پر کرده‌اند، بیانش پر از تشبیه و کنایه و هیجان و
تکرانی است.

من در یک قصر قدیمی بر بالای کوه حشم
روزها صدای کرکس‌ها را

و شب‌ها صدای ارواح و اجنه‌ها می شنیدم
دو عالم قدم می زدند
در صفت بلبل یک روح خردگزار کینه‌دین
از حصار قصر صدای می‌شنیدم
آنها صدای من آن را زنده می‌کنند
با روحی و حال بی‌سختی
در خاکستر آن بر زمین

به من دهن گشاید
صدای دهن تو در آن می‌بویسم
در وقت خواب
بده‌های قصر و حرم و حرم
به کجا می‌رود و به کجا می‌بویسم

از آثار معروف است که از آثار این شاعر است
بر گذاشتن تخریبی که در آن
سنگینی قرار می‌دهد و آن را به تخریب می‌رساند
کشیده می‌شود
خودکشی می‌کند تا خود را از دست بیاورد

دوره رالنسم در اقیانوس جهان را زنده می‌سازد
گرفته و شیلور و رمانتیک او ملاده و پررنگ می‌سازد
جوان این دوره، این آرزوی از شکست عشق غمگین را می‌سازد
شده بود شعری این دوره را شعری که در هر مکان نمل
واقعیات زمان خود را در هر کجا می‌بویسم

این جنس و صفت تجربه‌ای است
این تجربه را گروه ادبی احساسی معروف به «المان جوان»
از اوایل قرن نوزدهم با گرفته بود به جهان داشتند جوانان
انفصال سکس از جهان و جوانی را می‌سازد
رمانتیک و واقعیت‌گرایی را می‌سازد
معتمد بودند که ادبیات خود را با طبیعت
واقعیات سیاسی و اجتماعی در آن زمان
زمان باشد و شاعران و نویسندگان سالها جسم جوان را

عزلسرای این دوره به دلیل همین ممنوعیتها مجبور به ترک وطن شد
و در فرانسه اقامت گزید.

پانوشتها:

1- schenker: Einführung in die deutsche Literatur, Payot Library,

Lausaun, Schunel

2- Kraft, Herbert: Droste - Hulshoff, rororo, 1994 (Umschlag)

3- Muller - Valentin: Deutsche Dichtung, 1961, Seite 144.

۸-۲. اندیشه، علی: ترجمه ۳۰ قطعه شعر از شاعره (پایان نامه تحصیلی)

که در جامعه می گذرد بیندند.
این تغییر دیدگاه اهل ادب و هنر در آلمان و اروپا بی شک
تحت تأثیر بی اندکهای حوادث مهمی بود که در نیمه اول قرن نوزده
به وجود آمده بود: آزادیهای به دست آمده از انقلاب فرانسه، توسعه
ملیت و ملی گرایی و پیدایش مکتبهای اجتماعی و فلسفی جدید.
گروه آلمان جوانه از این حوادث و ایده ها، تغذیه می کرد و الهام
می گرفت. نادیده گرفتن این تحولات که چشمها را به واقعیتهای
ناخوشایند درون جوامع متوجه ساخته بود، برای روشنفکران جوان
غیرممکن بود و ادبیات می خواست، با جامعه بیوند قوی تری ایجاد
کند. در همین زمان بود که حکومتهای پروس و اتریش از سال ۱۸۳۵
فعالیت این گروه را ممنوع اعلام کرده بودند و هاینریش هاینه

